توچنین نهان دریغی کم بزیر مغی بدران تو میغ تن راکه مهی خوش لقائی توجو بازبای
بسته تن توجو کنده بربا تو بجنگ خویش باید که کره زبا کشائی واذا فهمت
در هرکجا که فهمیدی
ما انبت لك فانظر بعین بصیرتك الی عزته ای عزة الانسان وشرفه
الحکیه بیان کردم مر ترا پس نظر کن بچشم بصیرت تو سوی عزت او ای عزت انسان و شرف او
الحاصل له باسماء الحسنی ای بسبب اتصافه بها وبسبب طلبها ای طلب
که حاصل است مر او را باسماء حسنی ای بسبب اتصاف او بانها و بسبب طلب آنها ای طلب
تلك الاسماء ایاه ای الانسان لیکون لها مظهرا کاملا ومجلی شاملا
آن اسما آن را ای انسان را تا باشد از برای آنها را یعنی اسمارا مظهر کامل و مجلی شامل
لمن اجل طلبها ای طلب تلك الاسماء ایاه ای الانسان واقتضایها
پس از برای طلب آنها ای طلب آن اسما آن را ای انسان را و اقتضای آنها
وجوده لما مر نعرف عزته ای عزة الانسان وشرفه لان عزة المطلوب
وجود او برای انچه گذشت میشناسی عزت او ای عزت انسان و شرف او زیراکه بدرستیکه عزت مطلوب و شرف او
وشرفه انما هی بقدر عزة الطالب وشرفه وکذلك من اجل ظهوره
و شرف او جز این نیست که آن عزت و شرف بقدر عزت طالب و شرف اوست و همچنین از برای ظهور او
ای الانسان بها ای بتلك الاسماء وجوده بها مع عدمه فی حد ذاته
ای انسان بانها ای باسما وجود او بانها باوجود عدم او در حد ذات خود
وصفاته فی نفسه نعرف ذلته اذ لا ذلة اعلی من الانقهار تحت
و صفات خود در نفس خود میشناسی ذلت او را زیراکه هیچ ذلت برتر از مقهور شدن زیر
حکم العدم والاحتیاج فی الوجود الی الغیر ولشدة غموض هذا
حکم عدم و از محتاج بودن در وجود سوی غیر و برای شدت غموض این
المقام وصعوبة فهم المرام تردد الشیخ رضی الله عنه فی فهم المخاطب
مقام عبد و رب و صعوبت فهم این مرام تردد کرد شیخ رضی الله عنه در فهم مخاطب

اولا وامره به ثانیا بقوله فافهم ومن ههنا ای من هذا المقام حیث یفهم
اولا و امر کرد او را بفهم ثانیا بقول خود پس فهم کن و از اینجا ای ازین مقام از حیثیکه مفهوم میشود
منه کون الانسان ربا من حیث باطنه عبدا من حیث ظاهره یعلم انه ای
از ان بودن انسان رب از حیثیت باطن خود عبد از حیثیت ظاهر خود معلوم میشود بدرستیکه او
الانسان نسخة منتسخة من الصورتین مطابقة لهما صورة الحق المشتمل
انسان نسخه است که نوشته شده از دو صورت در حالیکه مطابق است آن هر دو را یکی صورت حق
علیها نشاءة جمعیة الباطنة وصورة العالم المشتمل علیها نشاءة تفرقة
بر ان صورت نشاءة جمعیه باطنه و دیگر صورت عالم که مشتمل است بر ان نشاءة تفرقه
الظاهرة وهاتان الصورتان هما یدی الحق اللتان خلق بهما ادم قال سبحانه
ظاهره و آن دو صورت دو صورت است که دو ید حق اند دو ید که پیدا کرد بآن دو آدم را فرمود سبحانه
لابلیس ما منعك ان تسجد لما خلقت بیدی ولما کان الفاعل والقابل
مر ابلیس را چه چیز منع کرد ترا آنکه سجده کنی مر آن چیز راکه پیدا کرده بدو ید من و هرگاه هست فاعل و قابل
شیئا واحدا فی الحقیقة ظاهرا فی صورة الفاعلیة تارة والقابلیة اخری
شیء واحد در حقیقت ظاهر در صورت فاعلیت گاهی و در صورت قابلیت اخری
عبر عنهما بالیدین فیمنی هما الصورة الفاعلیة المتعلقة بحضرة الربوبیة
تعبیر کرد از ان هر دو بدو ید پس ید راست آن هر دو صورت فاعلیت است که متعلق است بحضرت ربوبیت
وهی الید المعطیة ویسرهما الصورة القابلیة المتعلقة بحضرة العبودیة
و آن ید عطا کننده است و ید چپ آن هر دو صورت قابلیت است که متعلق است بحضرة عبودیت
وهی الید الاخذة بل کلتا ایدی الرحمن یمین لان القابلة فی قوة
و آن ید گیرنده است بلکه آن هر دو ید رحمان راست اند زیراکه بدرستیکه قابله در قوة قبول

Copyright © King Saud University